

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینۀ ایران

فریبرز سنجری  
۱۱ می ۲۰۱۴

## در پشت عنوان "نوار گفت و گوهای دو سازمان را رفقای فدائی هم داشتند ولی منتشر نکردند" چه نهفته است؟

در یازدهم اردیبهشت ماه (۱۳۹۳) رفیق تراب حق شناس که چند سال پیش مبادرت به علنی نمودن نوار های "گفت و گو های فی مابین دو سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و بخش مارکسیست مجاهدین خلق" در دوران شاه کرده بود با انتشار نوشته ای تحت عنوان: "نوار گفت و گوهای دو سازمان را رفقای فدائی هم داشتند ولی منتشر نکردند: رد یک اتهام"، ادعا نموده است که نویسنده این سطور با نادرست دانستن روایت ایشان از این نوارها، برخورد شایسته ای با وی نکرده است. تراب در نامه خود نوشته است که: "رفقاء اشرف دهقانی و فریبرز سنجری... منکر آن شدند که من نسخه ای از نوار ها را به رفیق حرمتی پور داده ام." و درست به همین دلیل هم مدعی شده است که "این برخورد شایسته آن ها نبوده و نیست". به این ترتیب کسی که برای به اصطلاح "رد یک اتهام" قلم به دست گرفته، دو نفر دیگر را متهم می کند تا از خود رفع اتهام نماید.

اما من چه گفته ام که امروز متهم می شوم به این که با ایشان برخورد "شایسته" نکرده ام و به "انکار و اتهام" پرداخته ام؟

وقتی که تراب حق شناس "از طرف جمع تنظیم و انتشار آرشیو سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" در سپتامبر ۲۰۱۰ مبادرت به انتشار و علنی کردن نوار های: "گفت و گوهای درونی بین دو سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و مجاهدین خلق ایران" نمود، نویسنده این سطور در جلسه ای پالتاکی به تاریخ ۱۵ جنوری ۲۰۱۱ و همچنین در مطلبی که به درخواست نشریه آرش برای شماره ۱۰۵ و ۱۰۶ این نشریه - که در مارچ ۲۰۱۱ منتشر شد - نوشته به موضوع این نوار ها پرداخته و چند مورد مشخص را توضیح دادم.

قبل از هر چیز نوشتم که: "باید از خارج شدن آن ها از پستوی انبار ها و یا به قول رفیق حمید اشرف از "زوایای انبار ها" (نوار شماره ۲ قسمت ۳) دور از دسترس عموم، خوشحال بود؛ و به هر حال متشکر بود که چنین کاری صورت گرفته است." و سپس این سؤال را مطرح کردم که: "به راستی چه ملاحظاتی رفیق تراب حق شناس یعنی دارنده نوار های مورد بحث را بر آن داشته بود که تا کنون این اسناد را از انظار عموم مخفی نگهدارد؛ آن هم در شرایطی که هیچ یک از کسانی که در این نوار ها از سوی سازمان های شان سخن می گویند دیگر در بین ما نیستند - آن ها یا در درگیری با نیرو های امنیتی رژیم ددمنش شاه جان باخته اند (رفقاء حمید اشرف و بهروز ارمغانی) و یا در همان سال های اولیه استقرار جمهوری اسلامی به دست جلادان این رژیم سرکوبگر، اعدام گردیده اند (رفقاء تقی شهرام و جواد

قائدی) - و از آن مهتر این که، اکنون چند دهه است که سازمان هائی که نمایندگان شان در این نوار ها از سوی شان سخن می گویند در بطن سیر رو به رشد مبارزه طبقاتی، تغییرات بزرگی کرده و برخی اساساً دیگر موجودیت عینی ندارند. و تأکید هم کردم که: "مایلم بر این نکته نیز تأکید کنم که ملاحظات فوق قیل از این که از زاویه انتقادی مورد نظر باشد، از این نظر طرح می شوند تا توجه دیگرانی که اسنادی از این دست در اختیار دارند را به ضرورت انتشار آن ها جلب کنم." و سپس با اشاره به ملاحظاتی که گاه مبنائی برای توجیه تأخیری چنین طولانی در رو نمائی از نوارهای مورد بحث قرار می گیرد این سؤال را مطرح کردم که: "باید پرسید پس امروز چه ملاحظاتی باعث علنی شدن و علنی کردن این اسناد شده؟" و بعد هم گفتم که "آیا منتشر کنندگان این اسناد قصد پاسخگویی به این سؤالات را دارند؟ امیدوارم که داشته باشند."

همان طور که ملاحظه می کنید نویسنده این سطور نه کسی را انکار نموده و نه به کسی اتهامی زده است بلکه به عکس با صمیمیت تمام سؤالاتی را طرح نموده و اظهار امیدواری کرده که منتشر کنندگان این اسناد به این سؤالات پاسخ بدهند. اما تراب حق شناس چند سال پس از طرح این سؤالات به جای پاسخگویی مرا متهم کرده که برخورد "شایسته" نکردم. چقدر خوب می شد اگر تراب معنای برخورد شایسته را هم توضیح می داد تا بتوان با معیار ارائه شده از سوی وی فهمید که آیا عدم پاسخگویی به ساده ترین سؤالات و در واقع فرار از پاسخگویی را می توان برخوردی شایسته تلقی نمود؟ شاید برخورد "شایسته" از نظر تراب اتخاذ تاکتیک مجاهدی فرار به جلو باشد، که دیگران را متهم می کند تا از پاسخ به سؤال اصلی بگریزد که نه صرفاً سؤال شخص من بلکه سؤال خیلی از دلسوزان و علاقه مندان جنبش انقلابی بوده و می باشد. متأسفانه سیر رویداد ها نشان داد که امیدواری نسبت به پاسخگویی به چنین سؤالاتی با واقعیت انطباق ندارد؛ نه تنها سؤال کننده امروز به برخورد "ناشایست" متهم شده بلکه در چند سال پیش نیز همگان شاهد بودند که منتشر کنندگان این نوار ها به جای پاسخ گوئی به سؤالاتی که از آن ها شده بود، پرخاش به سؤال کننده را جایگزین هر نوع پاسخی کردند. با رجوع به مقاله "آن گم شده ای که این همه بحث بر انگیزته است" در «آرش» اسفند [حوت] ۱۳۸۹ (مارچ ۲۰۱۱) مثلاً می بینیم که نویسنده (تراب حق شناس)، سؤال کنندگان را بدون تفکیک آن ها از یک دیگر به "درک کاسبکارانه و کوتاه نظرانه" متهم کرده و یا سؤال چرا این همه تأخیر در انتشار نوارها را به مغرضان نسبت داده و بدون آن که معلوم کند روی سخنش با چه کسی است، به چنان سؤالی در کل این طور جواب می دهد: مگر "نوار گفت و گو های دو سازمان تخم دو زرده ای بوده که این همه سال روی آن خوابیده بودیم تا بلکه طلا شود". نویسنده در آخر مقاله هم این استدلال "عمیق و مشعشعانه" را به حساب "تکامل فکری فردی و جمعی" شان گذاشته است.

نکته بعدی که چه در آن نوشته و چه در صحبت در جلسه پلناک از طرف من مطرح شد این امر بود که گفتم: "در همین جا لازم می دانم که تأکید کنم که خود من چند سال پیش ضمن دیداری با رفیق تراب حق شناس از وی خواستم که جهت بررسی تاریخ سازمان فدائی، این نوار ها را در اختیارم بگذارد که وی متأسفانه با گفتن این که این نوار ها خراب شده و کیفیت ندارد و قابل استفاده نیست، از این امر سر باز زد."

واقعیت این است که چند سال پیش "متهمین" به برخورد ناشایست! در سفری به پاریس مهمان عزیزانی بودند و تراب و زنده یاد پوران بازرگان را در آن جا ملاقات نمودند. در آن دیدار من که از دوران زندان در جریان وجود نوارهای گفت و گو بین دو سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و مجاهدین خلق ایران بوده و سپس از طریق دوستان مشترک شنیده بودم که تراب آن نوارها را دارد، از وی این نوار ها را خواستم و او به جای این که با صراحت و با رک گوئی رقیقانه بگوید نمی دهم، بهانه آورد که نوار ها خراب شده و قابل استفاده نیست، امری که همگان نادرستی آن را پس از انتشار نوار ها شاهد بودند. نمی دانم شاید در سیستم فکری تراب، این هم یکی از جلوه های برخورد "شایسته" باشد! و

فکر می کند با نوشتن جملات زیر که از نوشته اخیرش نقل می کنم برخورد "شایسته" اش را تازه تکمیل تر هم نموده است: "چند نفر دیگر از جریان های انشعابی فدائی نسخه ای از نوار ها را از من خواستند ولی من دیگر چنین وظیفه ای برای خود نمی شناختم که با زحمت باز سراغ نوار ها بروم و نوار اورجینال را بدین ترتیب در معرض خرابی و پاره شدن قرار دهم بدون آن که هیچ فایده ای بر آن مترتب باشد و بنابراین در خواست آن ها را رد کردم". به هر حال قضاوت را به عهده خواننده می گذارم؛ اما همین اعتراف نشان می دهد که حداقل چریکهای فدائی خلق ایران این نوار ها را نداشتند و گرنه برای تهیه آن ها چنان درخواستی را از تراب نمی کردند. حال بگذار تراب به جای پاسخگوئی به سؤالاتی که در مقابلش قرار دارد هر روز بنویسد که: "فدائی ها هم داشتند ولی منتشر نکردند".

اما هر کس با دیدن تیتر فوق از خود می پرسد که آیا این موضوع برای کوبیدن فدائی ها مطرح نشده؟ آخر این که فدائی ها داشتند یا نداشتند توجیهی برای تراب فراهم نمی کند که با این که آن نوارها را داشت بیش از سه دهه آن ها را در "زویای انبار ها" (به قول رفیق حمید اشرف) نگهداشته و از علنی کردن آن ها خودداری کند. هر کسی می تواند بگوید که گیریم که به زعم شما فدائی ها هم داشتند ولی شما که می دیدید این نوارها در هیچ کجا منتشر نشده چرا آن ها را منتشر نمی کردید؟ این را هم اضافه کنم که در آن زمان که من آن نوار ها را از تراب خواستم او ادعای دادن نوار ها به رفیق شهید حرمتی پور را طرح نکرد. اما سال ها بعد وقتی "از طرف جمع تنظیم و انتشار آرشیو سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" مبادرت به انتشار آن ها نمود چنین ادعائی را مطرح کرد. در نتیجه این سؤال هم مطرح می شود که آیا طرح چنین ادعائی در خدمت آن نیست که بهتر بتواند فریاد بزنند که "فدائی ها هم داشتند ولی منتشر نکردند"؟

اتفاقاً در نامه فوق الذکر به تاریخ ۱۱ اردیبهشت ماه [ثور]، جرم بزرگ من، انکار موضوع فوق عنوان شده؛ یعنی این که گویا من گفته ام که ادعای تراب در مورد دادن نوارهای مزبور به رفیق حرمتی پور نادرست است. در این مورد قبل از هر چیز باید تأکید کنم که من در تاریخی که تراب حق شناس مدعی است که این نوار ها را به رفیق حرمتی پور داده است، در زندان بودم و در نتیجه شاهد زنده ای در این رابطه نبوده و نمی توانستم باشم. چون واضح است که من در آن زمان نمی توانستم در پاریس بوده و در جریان زنده روابط دو سازمان قرار داشته باشم. در عین حال رفیق حرمتی پور هم در زمانی که در ایران با هم در ارتباط نزدیک قرار داشتیم هیچ وقت به من نگفته بود که چنین نوار هائی وجود داشته و او آن ها را از تراب حق شناس گرفته است. هم چنین لازم است بگویم که کسانی که مرا می شناسند می دانند که من از آن تیپ افراد نیستم که همواره چنین جلوه می دهند که در هر مسأله ای حضور داشته و اصلاً یک پای کار بوده اند! و از چنین خصوصیتی هم خوشم نمی آید. به طور کلی من هیچ وقت نمی توانم بر اساس مشاهدات خودم بگویم که چنین نوار هائی را تراب در فلان ایستگاه مترو به رفیق حرمتی پور داده است یا نداده است. اما علی رغم این واقعیت، به عنوان کسی که به تاریخ سازمان فدائی علاقه مند است و در حد امکانات خود آن را دنبال کرده، می دانم که در آن زمان که تراب مدعی است نوار های مزبور را در پاریس و در ایستگاه مترو (Quai de la Rapee) به رفیق محمد حرمتی پور داده است واقعیت های تاریخی در جریان بود که برخورد به ادعای تراب را قابل تأمل می سازد که در این جا به برخی از آن ها اشاره می کنم.

رفیق تراب حق شناس وقتی در سپتمبر ۲۰۱۰ نوار ها را منتشر نمود، نوشت: "از آن جا که رفقای فدائی در خارج کشور به دلیل ضرباتی که به سازمان چ. ف. خ. ا. وارد شده بود این نوارها را دریافت نکرده بودند، رفیق شهید محمد حرمتی پور که نماینده سازمان چ. ف. خ. ا. در خارج بود در اواخر سال ۱۳۵۶ یا اوایل ۱۳۵۷ نسخه دیگری از نوارها را از ما خواست که خودم در پاریس به وی دادم." اما حالا یعنی در ۱۱ اردیبهشت امسال در نامه اخیرش مدعی شده است که: "به گمانم در سال ۱۳۵۶ یا زودتر نماینده سازمان چریکها، رفیق محمد حرمتی پور در پاریس از من خواست....". روشن است که بین "اواخر سال ۱۳۵۶ و یا اوایل سال ۱۳۵۷" یا "سال ۱۳۵۶ یا زودتر" (یعنی سال؟

۱۳۵۵) تفاوت زیادی وجود دارد و چنین بی دقتی و یا فراموش کاری از کسی که بعد از گذشت بیش از سه دهه هنوز به خاطر می آورد که محل ملاقاتش با رفیق حرمتی پور ایستگاه مترو (Quai de la Rapee) بوده است کمی بعید به نظر می رسد! آیا در این جا اقدام به اصلاح آگاهانه در تاریخ ها صورت نگرفته است؟ و اگر چنین است باید دید چه مصلحتی این تغییر را الزامی نموده است؟ و چرا کسی که حتی بعد از سه دهه، آدرس دقیق ملاقات را عنوان می کند نمی تواند به خاطر آورد که آیا نوارها را در سال ۱۳۵۵ داده است (قبل از انتشار جزوه جنجال بر انگیز "مسائل حاد جنبش ما" که مجاهدین م-ل به جای نشریه بحث بین دو سازمان چریکها و مجاهدین منتشر کردند) یا بعد از آن؟ آیا آن ها را در اوایل سال ۱۳۵۶ که نشریه فوق منتشر شده بود داده است یا در اواخر سال ۱۳۵۶ یا اوایل سال ۱۳۵۷ که بحران در درون سازمان مجاهدین که تراب خود در جریان آن قرار داشت منجر به سه دستگی و از جمله به وجود آمدن "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" شد؟ (در این مورد از جمله به نوشته خود تراب تحت عنوان "ادای دین به مجاهد شهید مجید شریف واقفی" رجوع شود). آیا جای پرسش نیست که علی رغم وجود این نشانه های بارز برای به خاطر آوردن زمان دادن نوارها چه عاملی او را به توسل به حدس و "گمان" وا داشته است؟

باز می توان پرسید که آیا این فراموشکاری و توسل به "گمان" به این خاطر نمی باشد که نامبرده الان برای ادعای خود شاهد پیدا کرده است؟ شاهدهی که خیلی ها می دانند که برای رساندن نامه های سازمان در داخل به نمایندگان سازمان در خارج کشور به اروپا آمده بود و بعد به دنبال تحولاتی که در ارتباطات نمایندگان سازمان در خارج از کشور پس از ضربه های وارده به سازمان در تابستان ۵۵ به وجود آمد سرنوشت دیگری پیدا نمود و در "اواخر سال ۵۶ و اوایل سال ۵۷" (تاریخ ارائه شده از طرف تراب در نوشته اولش) به عنوان دفاع از بیانیه ۱۶ آذر [قوس] سال ۱۳۵۶ که اعلام می کرد که سازمان چریکهای فدائی خلق از این به بعد پیرو نظرات رفیق جزنی است و نظرات او را جایگزین نظرات اولیه چریکهای فدائی خلق ایران کرده است خود را در جبهه مقابل رفقاه اشرف دهقانی و محمد حرمتی پور قرار داد و علیه آن رفقاه عمل کرد. می دانیم که این تقابل عملاً به جدائی انجامید. بنابراین با پیدا شدن چنین شاهدهی تغییر تاریخ ها از طرف تراب نمی تواند بی دلیل باشد. چرا که مسلماً در تاریخ ادعائی اول، به راحتی نمی توان مدعی شد که رفیق حرمتی پور نوارها را در مترو پاریس از تراب گرفته و به آن شاهد داده است، پس باید تاریخ ها کمی اصلاح شود و به دوره ای زودتر از آن تقابل کشیده شود تا بتوان از اظهارات شاهد مزبور برای اثبات ادعای خود سود جست.

همان طور که قبلاً گفتیم باز تأکید کنم که من شخصا در جریان روابط رفیق حرمتی پور با تراب نبودم؛ اما در بررسی وقایع تاریخی توجه به برخی تاریخ ها امری ضروری است. از جمله این امر غیر قابل انکاری است که در تاریخ "چهارشنبه ۳۱ فروردین [حمل]" سال ۱۳۵۶ ارگان خارج از کشور سازمان مجاهدین مباردت به انتشار جزوه ای تحت عنوان "مسائل حاد جنبش ما" کرد و طی آن اتهاماتی بزرگ به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران وارد نمود. مثلاً منتشر کنندگان این جزوه با بی پرینسیبی تمام سازمان چریکهای فدائی خلق را متهم نمودند که از حزب توده "امکانات تسلیحاتی و مالی" گرفته اند! یا با تنگ نظری نفرت آوری به انکار رستاخیز سیاهکل یعنی سرآغاز جنبش مسلحانه انقلابی در ایران پرداخته و از آن به عنوان "شلیک اولین تیر ... (که حتی در همین صورتش هم بسیار قابل شک می شود!)" یاد کردند. در پاسخ به همین برخورد های غیر انقلابی بود که رفقای فدائی در اردیبهشت سال ۱۳۵۶ با دادن اعلامیه ای این برخورد ها و اتهامات را محکوم نمودند. حالا چطور شده است که در چنین فضائی رفیق حرمتی پور از مجاهدین نوار خواسته و تراب هم در مترو (Quai de la Rapee) نوار های مزبور را به وی داده است؟ برای این که روابط دو جریان را در آن زمان بهتر درک کنیم می توانیم به نوشته طهماسب وزیری تحت عنوان "فقط توانستم دست برادرم را بفشارم" در سایت بی بی سی هم رجوع کنیم که در زمان ضربات تابستان سال ۵۵ از اعضای سازمان بوده و از این ضربات جانکاه جان به در برده است. وی در آن نوشته می گوید که مجاهدین م-ل: "وقتی فهمیدند نوارهای

مذاکره آن‌ها با رفیق حمید در ضربات سوخته و ما آن نوارها را نداریم به ما فشار آوردند و مطرح کردند که مسأله وحدت تمام شده بود و شما در حال حاضر ضعیف هستید و بهتر است به ما ببیونید. این پیشنهاد از طرف ما به شدت رد شد و ما ادامه مذاکرات را موکول به زمانی کردیم که سازمان دوباره توان قبلی خود را به دست آورده باشد. آن‌ها عکس العمل شدید نشان داده و امکاناتی را که در اختیار ما گذاشته بودند پس گرفته و مبارزه تنوریک را به صورت اعلامیه، کتاب و جزوه علیه ما شروع کردند". بر اساس آن چه خواندید مجاهدین م-ل نه فقط با آگاهی از این که رفقاه در ایران "نوارهای مذاکره آن‌ها با رفیق حمید" را نداشتند، نوارهای مزبور را به آن‌ها ندادند بلکه در شرایطی که رفقای فدائی ضربه خورده بودند امکاناتی را که در اختیار آن‌ها قرار داده بودند را پس گرفتند. حالا باید فکر کرد که چه عواملی باعث شده نمایندگان همان جریان در خارج از کشور نوار هائی را که کپی کردن آن‌ها به قول خود تراب حق شناس "زحمت" دارد و باعث "خرابی و پاره شدن"، "نوار اورجینال" می شود را در حین سم پاشی علیه فدائی‌ها با گشاده رویی در اختیار رفیق حرمتی پور گذاشتند؟

همان طور که نوشتیم تراب برای اثبات این که "فدائی‌ها هم داشتند ولی منتشر نکردند" به شهادی متوسل شده و در انتهای نامه اش شهادتنامه حیدر تبریزی را درج نموده است. در مورد اظهارات حیدر به خاطر جلوگیری از قاطی شدن مسائل درست تر است که در جای دیگری بحث شود. اما در همین جا باید از تراب خواست که حداقل به اظهارات همین شاهد پای بند بوده و از خود داستان نسازد. برای نمونه در حالی که حیدر می گوید که "نوار ها به همراه بخشی از اسناد درونی سچفخا در آپارتمانی در پاریس بود". تراب این جمله را تبدیل کرده به این که: "اما داستان از این قرار بوده که نوار ها در همان خانه ای بوده که رفقاه حرمتی پور و اشرف دهقانی قبل از انقلاب در پاریس در آن به سر می برده اند". این که تراب از کجا متوجه شده که این "آپارتمان" همان خانه ای بوده که رفقاه اشرف دهقانی و محمد حرمتی پور در آن زندگی می کردند بر کسی روشن نیست. گرچه بر هیچ کس هم پوشیده نیست که چرا این تحریف رخ داده است.

از آن جا که رفیق اشرف در نوشته ای اعلام کرده که این نوار ها را تا قبل از انتشار علنی به وسیله اندیشه و پیکار نشنیده و ندیده و به همین دلیل هم نمی تواند ادعای دادن آن‌ها به رفیق حرمتی پور را بپذیرد، تراب جهت رد این سخن کشف کرده است که نوار هائی که حیدر مدعی است آن‌ها را شنیده درست در همان خانه ای بوده که اشرف دهقانی زندگی می کرده. در این جا هم او معلوم نمی کند که از کجا این را فهمیده است و مثلاً چرا نمی گوید که نوار ها در خانه ای که حیدر در آن زندگی می کرده، بوده است؟ آیا او از همه روابط درونی سازمان چریکهای فدائی خلق در خارج در آن زمان مطلع است؟ چرا "داستان" نوارها از جانب تراب حتماً باید از "همان خانه ای" سر در آورد که اشرف دهقانی و حرمتی پور در آن بوده اند؟ البته از این نوع ادعا ها که صرفاً برای اثبات اتهام طرح شده اند در نوشته کوتاه او کم نیست. برای نمونه در حالی که حیدر مدعی است که هاشم بدون "کپی تهیه" کردن از نوار ها آن‌ها را به ایران برده است. اما تراب مدعی شده که "سال ها بعد در پاریس از طریق همان رفیقی که برای معالجه آمده بود این نوار ها در اختیار برخی از روشنفکران ایرانی قرار می گیرد از جمله مؤرخانی که نوار ها را به لندن می فرستند تا در پژوهشکده تاریخ به امانت گذارده شود" واقعاً انسان در حیرت می ماند که چرا باید برای اثبات این که "فدائی‌ها هم داشتند ولی منتشر نکردند" دست به ابراز چنین مطالب غیر واقعی زد. به راستی تراب از کجا فهمیده و بر اساس چه فاکتی مدعی می شود که هاشم همین نوار ها را به فردی داده تا در "پژوهشکده تاریخ به امانت گذارده شود" آیا نوار های دیگری در کار نبوده است؟ بی شک در چهارچوب مناسبات سازمان فدائی چندین نوع نوار می توانسته وجود داشته باشد و اگر به واقع نواری به پژوهشکده تاریخ داده شده، الزامی نیست که آن‌ها همان نوارهای مورد نظر تراب بوده باشند. عدم توجه به چنین مسائلی هر کس را ممکن است، دچار اشتباه سازد.

در خاتمه لازم می‌دانم تأکید کنم که کسانی که مسأله‌شان این شده است که "فدائی‌ها هم داشتند اما منتشر نکردند" باید بدانند که در سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران انشعابات و جدائی‌های متعددی رخ داده که باعث شکل‌گیری گروه‌ها و سازمان‌های گوناگونی گشته که تفاوت آن‌ها گاه در حد تفاوت صف انقلاب با ضد انقلاب می‌باشد. به همین دلیل هم نمی‌توان با شعار فدائی‌ها داشتند اما منتشر نکردند کل جریان فدائی‌ها را زیر سؤال برد. باید به طور مشخص گفت که چه جریانی و چه کسانی در هر مورد چه وضعی داشته‌اند.

با توجه به این واقعیت و با توجه به این که در این ادعاها نام رفیق محمد حرمتی پور که در نبردی دلیرانه در جنگل‌های مازندران در ۴ فروردین ماه سال ۶۱ به دست مزدوران جمهوری اسلامی به شهادت رسید نیز در میان است، لازم است تأکید کنم که وقتی که ما پس از آزادی از زندان، رفقاء اشرف دهقانی و محمد حرمتی پور را دیدیم، در شرایطی که اختلافاتمان با کسانی که سکان سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران در آن زمان را در دست گرفته بودند به جدائی کشید، این رفقاء نه سند بلکه سلاح کم‌ری خود را هم همراه نداشتند. اتفاقاً پس از جدائی، ما از سکانداران آن زمان سازمان فدائی، خواهان بخشی از اسناد سازمان خود و تعدادی سلاح شدیم اما آن‌ها به جای برخورد انقلابی در این زمینه تنها سه عدد سلاح و صد هزار تومان پول و تعدادی آئین‌نامه زندگی در پایگاه‌ها را در اختیار ما گذاشتند که در مقایسه با امکانات آن زمان آن سازمان در واقع باید "هیچ" تلقی شود. به دنبال اعتراض ما و درخواست‌های مصرانه مان مبنی بر دادن نشریات درونی و دیگر اسناد سازمانی، آن‌ها فقط یک جزوه در اختیار ما گذاشتند که مقدمه رفیق حمید مؤمنی بر کتاب رفیق احمد زاده بود که ما در همان زمان آن را فوراً تحت نام "پاسخ به فرصت طلبان" به وسیله تشکیلات تازه پا گرفته چریک‌های فدائی خلق ایران منتشر کردیم. بنابراین آن‌هایی که فریاد می‌زنند "فدائی‌ها هم داشتند اما منتشر نکردند" باید بدانند که چریک‌های فدائی خلق نه آن زمان و نه بعدها چنین نوار هائی را در اختیار نداشتند. در نتیجه نمی‌توانند پاسخگوی چرائی عدم انتشار چیزی که نداشتند، باشند. اما سکانداران آن زمان آن سازمان باید پاسخگوی چنین مواردی باشند که البته با توجه به ماهیت آن‌ها چنین انتظاری را نمی‌توان از آن‌ها داشت و بی‌شک این پرسش، پاسخ واقعی نخواهد گرفت.

امیدوارم که این نوشته به خواننده در رابطه با انگیزه طرح شعار "فدائی‌ها هم داشتند اما منتشر نکردند" کمک کند و در خدمت روشن شدن دلایل اتهام بی‌اساسی که تراب حق شناس در نوشته اخیرش به من زده نیز قرار گیرد. البته باید تأکید کنم که به واقع اگر بحث بر سر شخص خودم بود کاملاً می‌توانستم چشم خود را بر هر آن چه گفته شده ببندم و وارد هیچ‌گونه بحثی نشوم ولی همان‌طور که نشان داده شد در اینجا بحث بر سر فدائی‌ها و زیر سؤال بردن اعتبار آن است. این که تراب تیتیر نوشته‌اش را "فدائی‌ها هم داشتند ولی منتشر نکردند" تعیین کرده خود به حد کافی گویاست که در اینجا عنصر فدائی و حیثیت و اعتبار آن در جنبش انقلابی مردم ایران مورد برخورد قرار دارد و نه روشن ساختن حقیقت.

۱۸ اردیبهشت [ثور] ۱۳۹۳ - ۲۰۱۴/۵/۸